جلسه 316

سه شنبه 11/01/88

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

### یقع الکلام فی مرجحات باب التزاحم

#### مرجح اول باب تزاحم (ترجیح معلوم الاهمیة)

مرجح اول باب تزاحم: احراز اهمیت است در احد المتزاحمین بمرتبة لزومیة. اهمیت غیر لزومیه مرجح نیست. اهمیت به مقدار ملزم مرجح است. و وجهش هم واضح است. بعد از اینکه واجب اهم مشتمل است بر مقدار بیشتری از ملاک ملزم، تفویت این مقدار از ملاک ملزم بلا عذر است.

ممکن است شما اشکال کنید بفرمائید که شاید َآن واجب اهم در فرضی که ما مشغول بشویم به اتیان واجب غیر اهم، اصلا ملاکش فعلی نباشد. مثلا وجوب حج تزاحم کرد با وجوب تستر از اجنبی. کشور کشوری است مثل کشورهای آسیای دور که می گویند زن برای خروج از کشور باید خودش را به مأمورین خروج نشان بدهد. تزاحم شد بین وجوب حج و بین وجوب تستر از اجنبی. وجوب حج علی تقدیر وجوب بلا اشکال اهم است، بنی الاسلام علیه. من مات و لم یحج فلیمت یهودیا أو نصرانیا. ولکن ممکن است در فرض امتثال وجوب تستر اصلا ملاک ملزم در حج محقق نشود. در این صورت که اشتغال به امتثال وجوب تستر مانع از فعلیت ملاک حج است، چه اشکالی دارد ما مشغول امتثال وجوب تستر بشویم. با اشتغال به وجوب تستر لا یکون ملاک الحج فعلیا، تا نوبت برسد به اینکه بگوئیم ملاک او اهم است. شاید اشتغال به تستر مانع از فعلیت ملاک حج باشد، ولو حج علی تقدیر فعلیة ملاکه اهم است.

و إن شئت قلت: اگر وجوب تستر به گونه ای بود که ما در فرضی که ترک می کردیم تستر را ملاک در حج فعلی می شد، ترک تستر شرط اتصاف حج است به ملاک ملزم، چه محذوری دارد عقلا که ما یک کاری بکنیم برای انجام یک واجبی به نام تستر، اصلا ملاک وجوب حج فعلی نشود.

سؤال وجواب: أهمٌّ علی تقدیر کونه ذا ملاک. أهمٌّ علی تقدیر وجوبه. اما کسی که می رود مشغول امتثال وجوب تستر می شود، اصلا دیگر حج برای او ملاک ملزم ندارد وجوب فعلی ندارد و دیگر اهم هم نیست.

این احتمال را که شما می دهید.

بله روایت می گوید بنی الاسلام عل خمس، الحج و... از این معلوم می شود حج علی تقدیر وجوبه اهم است از بسیاری از واجبات دیگر، اما از کجا در فرض اشتغال به تستر أمام الاجنبی حج وجوب اهم داشته باشد. اصلا وجوبش مشروط است به عدم تستر.

اقول: جواب از این اشکال این است که ما به اطلاق من کان عنده ما یحج وجب علیه الحج تمسک می کنیم، می گوئیم وجوب حج ملاکش فعلی است و اشتغال به واجبهای دیگر رافع ملاک حج نیست. اگر شما بروید مشغول امتثال امر به تستر بشوید، این مانع از استیفاء ملاک حج است و نه مانع از اتصاف حج به ملاک. به اطلاق من کان عنده ما یحج به وجب علیه الحج تمسک می کنیم می گوئیم که ملاک حج فعلیٌّ ولیس مشروطا بترک اشتغال بواجب آخر. این اطلاق در خطاب وجوب حج محفوظ است. اطلاق من کان عنده ما یحج به وجب علیه الحج می گوید مولا دید وجوب حج ملاکش فعلی است بعد از تحقق استطاعت مالیه ولذا امر کرد به حج. این احتمال که ترک تستر شرط فعلیت ملاک در حج باشد خلاف اطلاق دلیل است. ولذا اطلاق دلیل من کان عنده ما یحج به وجب علیه الحج می گوید این زن باید حج بکند. و اشتغال به امتثال امر به تستر مانع از وجوب حج نیست. چرا؟ برای اینکه حج از واجبهایی است که علی تقدیر وجوبه اهم است، وما به اطلاق دلیل من کان عنده ما یحج به وجب علیه الحج تمسک کردیم گفتیم اطلاق این دلیل اقتضاء وجوب آن را هم می کند. در فرضی که می روید سراغ تستر، باز اطلاق دلیل وجوب حج می گوید بر شما حج واجب است. یعنی ترک تستر شرط اتصاف حج به ملاک نیست.

ولذا به نظر ما احراز اهمیت احد الواجبین مرجح است، حتی اگر احتمال بدهیم که اشتغال به امتثال واجب دیگر مانع از فعلیت ملاک باشد. چون این احتمال را ما با اطلاق دلیل نفی می کنیم.

اینکه اطلاق دلیل بخواهد بگوید من اهم هستم از تک تک واجبهای دیگر، این خلاف ظاهر است، قبول، اما اطلاق دلیل بگوید ملاک من فعلی است عند تحقق الموضوع، اینکه محذوری ندارد. این نیازی ندارد که مولا خطابهای دیگر را تک تک بررسی کند. در مقایسه که حج اهم است یا تستر، خب این خلاف ظاهر دلیل وجوب حج است که بیاید تک تک واجبها را نگاه کند بگوید من اهم هستم از این، من اهم هستم از آن، من اهم هستم از آن دیگری، اما یک کلمه بیاید بگوید وجوب حج عند تحقق الاستطاعة المالیة ملاکش فعلی است و مشروط به هیچ شرطی نیست، اینکه مشکلی ندارد، اینکه نیاز ندارد به ملاحظه کردن تک تک خطابهای واجبهای دیگر. فقط خودش را نگاه می کند. مولا می بیند کسی که استطاعت مالیه دارد حج برای او ملاک فعلی دارد، وقتی او را دید می گوید من کان عنده ما یحج به وجب علیه الحج. نتیجه می گیریم که ملاک حج برای کسی که استطاعت مالیه دارد فعلی است و لیس مشروطا بأیّ شرط. این مطلب که نیاز ندارد مولا تک تک واجبهای دیگر را بررسی کند. نه، خود خطاب حج را بررسی می کند می بیند اگر استطاعت مالیه پیدا شد ملاک حج فعلی است. ولذا به اطلاق خطاب می گوید من کان عنده ما یحج به وجب علیه الحج. خطاب یجب التستر من الاجنبی هم می گوید ملاک تستر از اجنبی فعلی است. ملاک هر دو فعلی می شود. ولکن فرض این است که اگر حج ملاکش فعلی باشد یقینا اهم است مما بنی علیه الاسلام است ولذا ما حج را می گوئیم مقدم است.

ولذا این زنهایی که در کشورهای آسیای دور می گویند ما مجبوریم که برای خروج از کشور مویمان را به نامحرم نشان بدهیم، برای حج باید این کار را بکنند. بله برای غیر حج برای سفر زیارتی نباید این کار را بکنند، اما برای حج واجب از باب تزاحم باید این کار را انجام بدهند. البته الضرورات تتقدر بقدرها. اگر می توانند گیس مصنوعی بگذارند، گیس مصنوعی بگذارند و به این وسیله خودشان را خلاص کنند. واگر نمی توانند دیگر چاره ای نیست و برای اداء حج واجب این مقدار از کشف در برابر اجنبی بلامانع خواهد بود.

سؤال وجواب: فرض این است که حج علی تقدیر کون ملاکه فعلیا یقینا اهم است. اطلاق دلیل من کان عنده ما یحج به وجب علیه الحج اقتضاء می کند که حج واجب است عند تحقق الاستطاعة پس ملاکش فعلی است.

سؤال وجواب: او هم ملاکش فعلی است این هم ملاکش فعلی است. منتهی هر کدام که اهم بود او را مقدم می کنیم. حج علی تقدیر کون ملاکه فعلیا اهم است حج را مقدم می کنیم.

سؤال وجواب: ما به اطلاق دلیل من کان عنده ما یحج به وجب علیه الحج وقتی تمسک کردیم نتیجه می گیریم که وجوب حج اطلاق دارد حتی در فرض اشتغال به امتثال تستر أمام الاجنبی. ولکن یجب التستر أمام الاجنبی با توجه به اینکه این تستر ملاکش اهم نیست قید می خورد. قید می خورد به اینکه ما لم یکن الکشف مقدمة للحج فیجب التستر.

#### مرجح دوم باب تزاحم (ترجیح محتمل الاهمیة)

مرجح دوم باب تزاحم ترجیح به احتمال اهمیت است.

اگر احتمال دادیم که احد المتزاحمین اهم است ولی احتمال اهم بودن واجب دیگر را نمی دادیم. احتمال تساوی هست اما احتمال اهم بودن واجب ب نیست. یا واجب الف اهم است یا هر دو مساوی هستند.

در اینجا همه اتفاق دارند که باید محتمل الاهمیة را مقدم کنیم. می گویند ما دوران امر بین تعیین و تخییر در باب تزاحم را معتقدیم اصالة التعیین در آن محکّم است. سه جا داریم برای دوران امر بین تعیین و تخییر:

1. در تکالیف: دوران امر بین اینکه آیا بر من صوم واجب است تعیینا یا صوم أو الاطعام تخییرا. مشهور قائلند به اصالة التعیین فی دوران الامر بین التعیین و التخییر فی التکالیف. ولکن حق کما علیه السید الخوئی این است که برائت از وجوب تعیینی صوم جاری می شود بلا معارض. معارضه نمی کند با برائت از وجوب تخییری صوم أو الاطعام. چرا؟

برای اینکه برائت از وجوب تخییری چه اثری دارد و چه چیزی به شما می خواهد بگوید؟ اگر می خواهد بگوید وجوب تخییری نیست پس وجوب تعیینی صوم است، اینکه می شود اصل مثبت، و خلاف امتنان هم هست. اگر برائت از وجوب تخییری می گوید جامع را هم می توانی ترک کنی نه اطعام کن و نه صوم بگیر، خب اینکه مخالفت قطعیه تکلیف است. پس برائت از وجوب جامع بین صوم أو الاطعام جاری نیست فتجری البرائة عن وجوب الصوم تعیینا بلامعارض.

1. مورد دوم برای دوران امر بین تعیین و تخییر، در موارد شک در حجیت هست. نمی دانیم فتوای اعلم حجت است تعیینا یا مخیریم بین تقلید اعلم و یا تقلید غیر اعلم. می شود دوران امر بین التعیین و التخییر فی الحجیة.

اینجا فرموده اند اصل تعیین است. چرا؟ برای اینکه اگر شما تقلید کنی از اعلم، یقینا فتوای اعلم حجت است. اما اگر تقلید کنی از غیر اعلم مشکوک الحجیة است، والشک فی الحجیة مساوق لعدمها. چون تا احراز نکنیم حجیت فتوای غیر اعلم را، عقلا معذور نیستیم.

3- مورد سوم برای دوران امر بین تعیین و تخییر، دوران امر بین تعیین و تخییر در تزاحم است.

اینجا هم فرموده اند اگر محتمل الاهمیة را انجام بدهیم یقینا معذوریم، ولکن آن واجب آخر را اگر انجام بدهیم شک داریم معذوریم یا نه، ولذا نمی توانیم آن را انجام بدهیم. چون احتمال عدم عذر مساوق است با احتمال عقاب، و دفع عقاب محتمل واجب است.

اقول: این فرمایش باید تعمیق بشود. به نظر ما باید ببینیم در باب تزاحم مسلک ما مسلک رابع تزاحم است که مسلک حضرت امام قده است، یا مسلک ثالث تزاحم است که مسلک مرحوم نائینی و آقای خوئی و جماعتی از اعلام هست که ما هم اختیار کردیم.

اگر مسلک ما مسلم رابع تزاحم بود، به نظر ما اصالة البرائة می گوید لازم نیست شما محتمل الاهمیة را انجام بدهید. چون مسلک رابع تزاحم چه بود؟ این بود که دو تا خطاب مطلق داریم، یک خطاب می گوید حُجَّ یک خطاب می گوید تستر عن الاجنبی. حج محتمل الاهمیة است، ولکن طبق مسلک رابع تزاحم هر دو خطاب فعلی است. عقل در مقام امتثال حکم می کند به تنجز اهم یا تنجز محتمل الاهمیة.

می گوئیم طبق این مسلک رابع عقل ممکن است حکم بکند به تنجز محتمل الاهمیة، ولی برائت وارد است بر حکم عقل. رفع عن امتی ما لایعلمون. شک دارم که مولا غرض لزومی دارد در حج در این حال تزاحم، چون مولا دو تا تکلیف که دارد، می ماند اینکه اگر این دو تکلیف مساوی باشند، غرض مولا غرض تخییری است، یعنی اگر از مولا بپرسیم مولا چه کنیم، اگر این متزاحمین مساوی باشند می گوید هرکدام را خواستی انجام بده. غرضش تخییری است، ولی اگر حج اهم بود غرضش تعیینی است. خب شک می کنیم در اینکه غرض مولا نسبت به حج تعیینی است یا تخییری است، برائت از غرض تعیینی جاری می کنیم در حج. و این برائت از غرض تعیینی مولا نسبت به حج ورود دارد بر حکم عقل به تنجز اتیان به محتمل الاهمیة.

ولذا به نظر ما کسانی که مثل حضرت امام و صاحب منتقی الاصول قائلند به مسلک رابع باب تزاحم و تزاحم را منوط می دانند به حکم عقل، خطاب تکلیف را مطلق می دانند ولی می گویند عقل حکم می کند به تنجز اهم، رفع ما لایعلمون مشکلی ندارد، برائت از تعلق غرض تعیینی مولا به محتمل الاهمیة جاری می کنیم.

سؤال وجواب: همه جا شما در اقل واکثر ارتباطی یا دور دوران امر بین تعیین و تخییر برائت که جاری می کنید اثبات که نمی کند شما با اتیان به این مشکوک غرض مولا را تحصیل کردید. شما مؤمن پیدا می کنید. مولا می گوید من بر تو احتیاط را لازم نکردم. رفع عن امتی ما لایعلمون. والا شما نماز که می خوانید با ترک سوره، مطمئنید که غرض مولا را تحصیل کردید؟ خب شاید این نماز باطل است. ولی می گوئید رفع عن امتی ما لایعلمون.

بله اگر قائل شدیم به مسلک ثالث در باب تزاحم، قبول داریم که باید محتمل الاهمیة را اتیان کنیم. چرا؟ برای اینکه از اول دلیل محتمل الاهمیة اطلاق دارد و مقید نمی شود. چرا؟ برای اینکه تقیید خطاب تکلیف از باب حکم عقل است. چرا ما تقیید می زدیم خطاب تکلیف خطاب تکلیف را؟ یا از باب حکم عقل بود یا از باب لا یکلف الله نفسا الا وسعها بود. خطاب تکلیف بیش از این قید ندارد که مثلا حُجَّ ما لم تشتغل بمعلوم الاهمیة أو محتمل الاهمیة أو معلوم المساواة. بیشتر از این قید ندارد. چون بیشتر از این بخواهی خطاب تکلیف را مقید کنی، خطاب الضرورات تتقدر بقدرها است. یک اطلاقی داریم، ما مجبوریم این اطلاق را تقیید بزنیم، خب به مقدار ضرورت باید تقیید بزنیم. مقدار ضرورت این است که می گوید: یجب علیک الحج ما لم تشتغل بواجب معلوم الاهمیة أو محتمل الاهمیة أو معلوم المساواة. وجوب تستر معلوم الاهمیة نیست، محتمل الاهمیة هم نیست، معلوم المساواة هم نیست، پس چرا اطلاق یجب الحج را ما تقیید بزنیم. اینکه ما بیائیم خطاب وجوب حج را تقیید بزنیم بگوئیم یجب الحج ما لم تأت بالاهم أو المساوی الواقعی، اگر مساوی واقعی را هم آوردی دیگر حج بر تو واجب نیست، نه چرا اینجور قید بزنیم؟ اینکه ما تا حالا می گفتیم یجب الحج ما لم تأت بواجب اهم أو مساوی، این از باب تسامح در تعبیر بود. این تسامح در تعبیر نباید منشأ توهم بشود. توهم را توضیح بدهم:

ما تا حالا می گفتیم قید این است که: یجب الحج ما لم تشتغل بواجب أهم أو مساو. بعد بعضی ها آمده اند گفته اند من اگر مشغول بشوم به این تستر که محتمل المساوات است، خب مشکلی پیش نمی آید. چرا؟ برای اینکه من شک دارم که آیا این تستر مساوی هست واقعا یا مساوی نیست. اگر مساوی باشد واقعا، دیگر حج وجوب ندارد. چون وجوب بود که ما لم تشتغل بواجب اهم أو مساو. اگر تستر مساوی باشد دیگر حج وجوب ندارد. شک دارم که تستر مساوی است یا نه پس شک می کنم در وجوب حج. شک که کردم در وجوب حج، رفع عن امتی ما لایعلمون. این تعبیرهای مسامحی که به قول ملاصدرا می گوید روش تعلیمی است از باب اینکه نمی شود بحث را پیچ داد، اول می آیند می گویند قید زدم به خطاب تکلیف که ما لم تشتغل بواجب اهم أو مساو، اینجور می گویند، بعد که می رسیم به بحث ترجیح مرجحات که وجوب حج محتمل الاهمیة است، گفته می شود که من می روم تستر می کنم امام الاجنبی، این تستر محتمل المساوات که هست، احتمال تساوی که می دهم. احتمال تساوی که دادم پس اگر واقعا مساوی باشد دیگر حج واجب نیست. چون اشتغال به مساوی رافع وجوب حج است. حالا که شک دارم مساوی است یا مساوی نیست پس شک می کنم در وجوب حج برائت جاری می کنم.

اقول: جواب این است آقا خطاب لفظی که نداریم که یجب الحج ما لم تشتغل بواجب اهم أو مساو. خطاب لبی داریم. دلیل لبی داریم، یا اگر هم دلیل لا یکلف الله نفسا الا وسعها داریم آن دلیل که نمی گوید نحوه تقیید خطاب تکلیف چطور است. باید قدرمتیقن گیری کنیم از تقیید. شما چرا مقید می کنید خطاب وجوب حج را به عدم صرف قدرت در واجب مساوی واقعا؟ این تقیید زائد و بلاوجه است. مقید است وجوب حج به عدم صرف قدرت در معلوم الاهمیة یا محتمل الاهمیة یا معلوم المساوات. این تستر اگر واقعا هم مساوی باشد با حج، ولکن رافع وجوب حج بودنش خلاف اطلاق دلیل است.

بله اگر معلوم الاهمیة باشد، خب روشن است که رافع وجوب حج است. اگر محتمل الاهمیة بعینه باشد، رافع وجوب حج است. چون یا اهم است فی علم الله یا مساوی است. اشتغال به اهم یا مساوی رافع وجوب است. پس اگر تستر معلوم الاهمیة است رافع وجوب حج است. اگر محتمل الاهمیة است رافع وجوب حج است. اگر معلوم المساوات است او هم رافع وجوب حج است. ولی اگر محتمل المساوات است برای چی رافع وجوب حج باشد؟ خلاف اطلاق دلیل وجوب حج است.

سؤال وجواب: در باب تزاحم آیه قرآن که نیامده است که علم را در موضوع اخذ نباید کرد. ما باید ببینیم مقتضای حکم عقل چیست. ما مسلّم خطاب وجوب تستر را می دانیم مشروط است به عدم صرف قدرت در حج. چرا؟ برای اینکه حج یا اهم است یا مساوی است. چه اهم باشد و چه مساوی باشد، صرف قدرت در حج رافع وجوب تستر است. اما از آن طرف وجوب تستر قطعا مقید است به عدم صرف قدرت در حج، ولکن وجوب حج چرا مقید باشد به عدم صرف قدرت در تستر؟ اطلاق وجوب حج محکم است.

سؤال وجواب: وجوب حج ثابت است ولو واقعا تستر مساوی باشد. چرا؟ برای اینکه به چه دلیل ما اینجا وجوب حج را از بین ببریم؟ اطلاق دلیل وجوب حج محکم است.

بله اگر ما احراز می کردیم مساوات تستر را با حج، خب مطمئن بودیم به تقید وجوب حج، ولی تا احراز نکردیم مساوات تستر را با حج، برای چی خطاب وجوب حج را قید بزنیم؟ تقیید بلا وجه است. اما خطاب وجوب تستر یقینا مقید است. چرا؟ برای اینکه یقینا ما اگر صرف قدرت در حج بکنیم، در ترک امتثال تستر یقینا معذوریم. چون حج چیزی کم ندارد از تستر. قطعا یا اهم است و یا لااقل اگر اهم نباشد مساوی است. قطعا کمتر نیست. ولکن تستر احتمال کمتر بودن اهمیتش وجود دارد. به چه دلیل ما دست از اطلاق وجوب حج برداریم؟

سؤال وجواب: تزاحم در مرحله وصول احکام است. اگر به شما واصل شده است که حج اهم است. رفتید حج، بعد معلوم شد که تستر اهم بود، بله تستر واجب نبود برای شما حج واجب بود، اطلاق دارد دلیل وجوب حج. اما دلیل وجوب تستر نسبت به شما اطلاق ندارد.

سؤال وجواب: یعنی مرحوم آقای خوئی هم این بیان را به این شکل دارد که می گوید ما یقین داریم که خطاب تستر من الاجنبی مقید است. إذا لم تحج فتستر من الاجنبی. این مسلم است دیگر. چون حج یقینا اقل اهمیة از تستر نیست. پس به هر حال إذا لم تحج فتستر. اما اطلاق وجوب حج بلامعارض هست، اصالة الاطلاق در وجوب حج جاری می شود بلامعارض. این تعبیری است که هم مرحوم نائینی دارد و هم آقای خوئی ره دارد. این بزرگواران هم این تعبیر را دارند. ما اینجور بیان کردیم که مقید لبی از باب ضرورت است، یا مقید لفظی که "لایکلف الله نفسا الا وسعها" او هم لسان ندارد، او فقط می گوید دو تا تکلیف نمی تواند مطلق باشد. حجّ با تستر من الاجنبی هر دو تا نمی تواند مطلق باشد، اما کدام قید خورده و کدام نخورده دیگر برو ببین عقلت چه می گوید. ما به عقلمان رجوع می کنیم عقل ما می گوید یک اطلاقی داریم به نام حجّ، به مقدار ضرورت این اطلاق را قید بزنیم. شما می آیید می گوئید اگر اشتغال به مساوی واقعی کردی حج واجب نیست. می پرسیم چرا؟ این تقیید زائد بلاوجه است. بگو اشتغال به آن چیزی که می دانی مساوی است اگر پیدا کردی حج واجب نیست، چون این تقیید کمتری به خطاب وجوب حج وارد می کند. و ما وقتی اطلاقی داریم امر دائر است بین اینکه تقیید کمتر بزنیم به این خطاب یا تقیید بیشتر بزنیم، به چه مجوز شرعی و عرفی تقیید بیشتر بزنیم به خطاب؟

اگر خیلی از این حرف ما نارحتید استصحاب بکنید. شک می کنیم آیا اگر ما مشغول تستر بشویم، صرف قدرت در واجب اهم یا مساوی کردیم تا حج واجب نباشد یا نکردیم تا حج واجب باشد، استصحاب می گوید شما صرف قدرت در واجب اهم یا مساوی نکردید فیجب علیکم الحج. این هم یک راه برای اثبات وجوب محتمل الاهمیة.

سؤال وجواب: شما شک می کنید اگر بجای حج بروید سراغ تستر، صرف قدرت در اهم یا مساوی کردید یا نکردید؟ اگر صرف قدرت در اهم یا مساوی بکنید، حج واجب نیست، چون بنابر این شد که مماشاتا گفتیم یجب الحج إذا لم تصرف قدرتک فی واجب اهم أو مساوی، شک می کنید با صرف قدرت در تستر صرف قدرت در واجب اهم یا مساوی کردید یا نکردید. خب استصحاب بکنید که من با اشتغال به تستر صرف قدرت در واجب اهم یا مساوی نکردم. پس استصحاب موضوع وجوب حج را اثبات کرد.

سؤال وجواب: در فرض حج که یقینا تستر واجب نیست، چون حج چیزی کم ندارد از تستر، چون یا اهم است یا مساوی است. ولی در فرض تستر شک داریم حج واجب است یا نیست، استصحاب موضوعی می گوید حج واجب است. چرا؟ برای اینکه آن چیزی که رافع وجوب حج است صرف قدرت است در امتثال واجب اهم یا مساوی، استصحاب می گوید تو شک داری صرف قدرت کردی در امتثال واجب اهم یا مساوی، لا تنقض الیقین بالشک. با استصحاب موضوعی اثبات می کنیم وجوب حج را.

دیگر این بیان دوم ما نیاز ندارد به آن بیان اول که می گفتیم قید لبی هست و الضرورات تتقدر بقدرها. نخیر، اصلا برفرض دلیل لفظی داشتیم که یجب الحج ما لم تشتغل بواجب اهم أو مساوی، خب استصحاب می کنیم بعد از تستر اشتغال به واجب اهم یا مساوی پیدا نکردیم. ولذا استصحاب می گوید هنوز هم بر تو حج واجب است پس چرا می روی سراغ تستر. از حالا فکرش را بکن، اگر بروی سراغ تستر استصحاب می گوید که صرف قدرت در واجب اهم یا مساوی نکردی و بر تو حج واجب است. داری ترک میکنی وجوب حج ثابت بالاستصحاب را. ترک این وجوب استصحابی بلاعذر است.